

مقدمه

کتاب کلیله و دمنه از معدود کتاب‌هایی است که نه تنها به صورت کامل به دست ما رسیده است بلکه در دوره‌های مختلف متفکران و نویسندگان متعدد قسمت‌هایی بر آن افزوده‌اند. مسلماً بقای هر اثر ماندگاری دلیل ویژه‌ای دارد. راز ماندگاری این اثر نیز البته چیزی بیش از آن است که در نظر اول تصور می‌شود. جدا از اهمیت اخلاقی، اجتماعی و شیوه‌ی روایی و داستانی آن، که سرتاسر کتاب را به صورتی جذاب درآورده، خصوصیات اعتقادی کهنی بر آن حکم فرماست که روزگاری از باورداشت‌های اصلی اجداد ما بوده است و ذهن ما ناخودآگاهانه به آن سمت و سو کشیده می‌شود. آن چه در ابتدای این نوشته باید یادآوری شود، این حقیقت است که: «اساطیر ایرانی کهن با اساطیر آریاییان هند باستان و جوه مشترک بسیار دارند؛ زیرا ایرانیان و هندوان در آغاز، خود از دسته‌های اقوام هند و اروپایی بوده‌اند» (بهار، ۱۳۵۲: ۲۲). ارتباط نزدیک اساطیر ریگ ودایی و اساطیر پیش از زردشت با یکدیگر و پیوستگی نزدیک‌تر زبان اوستا با زبان ریگ ودا مسلم می‌دارد که ایرانیان و هندوان آریایی نژاد نه تنها زمان درازی را با یکدیگر سپری کرده بودند بلکه زمان جدایی‌شان از هم چندان کهن‌تر از ادبیات موجودشان در آن دوره نبوده است. وضع فعلی اساطیر اوستایی، که تفاوت‌های محسوسی با ادبیات ریگ ودایی دارند، به طور عمده معرف تغییری کیفی است که به دست زردشت انجام شده است.

چکیده

باب اول کتاب کلیله و دمنه موسوم به «شیر و گاو» از مهم‌ترین ابواب این کتاب است؛ به گونه‌ای که نام کتاب برگرفته از نام دو شخصیت «به ظاهر مهم» این حکایت است. «به ظاهر مهم» چون همان گونه که خواهد آمد، شخصیت‌های اصلی داستان «شیر» و «گاو»ند. البته محققان بسیاری به بررسی این کتاب و این باب پرداخته‌اند ولی چنان که باید و شاید ژرف ساخت داستان مورد نقد قرار نگرفته است. غرض ما در این مقال کوتاه این است که اندیشه‌های حاکم بر فضای داستان را تا حدودی بکاوییم. زیرا، چنان که خواهد آمد، به نظر می‌رسد که فضای فکری داستان چیزی فراتر از روابط ساده یا بعضاً پیچیده حکومتی است که در بادی امر به نظر می‌رسد. حکایت شیر و گاو دارای دو قسمت است که باب دوم به صورتی مجزا و با عنوان «بازجست کار دمنه» از باب‌هایی است که دیگران بر اصل کتاب افزوده‌اند و در حقیقت از باب‌های اصلی کتاب نیست و در نسخه‌های سانسکریت آن دیده نمی‌شود. در حقیقت، قسمت دوم داستان را شاید به این دلیل بر اصل کتاب افزوده‌اند که نقص قسمت اول را به گونه‌ای جبران کنند.

کلید واژه‌ها:

کلیله و دمنه، شیر، گاو، اساطیر، آیین مهر، اسطوره‌ی ادیب.

اسدالله محمدزاده
کارشناس ارشد
زبان و ادبیات
فارسی و دبیر
دبیرستان‌های
کلاردشت مازندران

شیر و گاو

یکی از نکات بسیار بارز در آیین مهری، تعمیم و تشبیه موجودات زمینی به خورشید و در نهایت، به مهر یا میتراست. نمونه آشکار این جلوه، پرندگانند که قدرت پرواز آنان را از گذشته‌های دور برای انسان مایه شگفتی بوده و در این میان، کلاغ نقشی به‌سزا داشته است. از دیگر جلوه‌های مهر یا میترا در زمین، شیر است. یال این جانور به پرتوهای خورشید شباهت دارد. هم از این‌روست که شیر به عنوان سلطان جنگل در باورها جای گرفته است. در حقیقت، این تشریف و برتری از تباط این حیوان با خورشید ناشی شده است. «به‌طوری که در آیین میترا تشریف‌یافتگان به این کیش به هفت مرتبه تقسیم می‌شدند و از این هفت مرتبه، مرتبه اول کلاغ بوده و مرتبه چهارم شیر. که در ضیافت همگانی هر کدام از این مراتب جایگاه ویژه‌ای داشتند.» (کومون، ۱۳۸۶: ۱۴۲-۱۳۸)

با این مقدمات، متوجه شباهت فاحش حکایت شیر و گاو و باورهای کهن آیین مهر می‌شویم. در حکایت شیر و گاو در حقیقت شیر فریفته دمدمه‌های دمنه می‌شود:

«چون دمدمه دمنه در شیر اثر کرد، گفت: «در این کار چه می‌بینی؟ جواب داد: چون خوره در دندان جای گرفت، از درد او شفا نباشد مگر به قمع.» (ابن مقفع، ۱۳۷۶: ۹۸)

«چون دمنه از اغوای شیر بپرداخت و دانست که به دم او آتش فتنه از آن جانب بالا گرفت، خواست که گاو را هم ببیند و او را هم بر باد نشانند.» (همان: ۱۰۰)

و بالاخره شیر گاو را می‌کشد: «چون مفاوضت ایشان بدین کلمت رسید، شیر از گاو فارغ شده بود و کار او تمام بپرداخته، چندان که او را افتاده دید و در خون غلتیده و فورت خشم تسکینی یافت.» (همان: ۱۲۲)

شیر از کرده خود پشیمان می‌شود؛ چون می‌پندارد در این کار مصیب نبوده است؛ «برهمین گفت: ... و در تواریح و اخبار چنان خوانده‌ام که چون شیر از کار گاو بپرداخت، از تعجیلی که کرده بود بسی پشیمان خورد و سرانگشت ندامت خایید.» (همان: ۱۲۷)

بنابراین گفته‌ها به شباهت فراوان این دو تراژدی غم‌انگیز پی می‌بریم، اگر چه به دلیل در نظر گرفتن ساختار حکومتی در حکایت، جنبه اصلی آن به فراموشی گراییده ولی در هر صورت، این فضا هم چنان بر ساختار کلی حکایت حکم فرماست و با کمی درنگ متوجه ژرف ساختار داستان می‌شویم.

هدف ما از این بحث بیان همین نکته نبود بلکه غرض از نقل این مقدمات، بررسی قسمت پیچیده حکایت یعنی «باب بازجست کار دمنه» بود؛ اگر چه در ابتدای امر کاملاً طبیعی می‌نماید. در این میان برای هر خواننده‌ای سؤالات متعددی پیش می‌آید که بس جای تأمل دارد؛ اول این که مادر شیر که در قسمت اول هیچ نقشی ندارد وارد حکایت می‌شود و تقریباً همه‌کاره

ماجرای می‌شود. کلیله به طور ناگهانی می‌میرد و از همه مهم‌تر، بر خلاف قسمت اول که شیر بدون مشورت با دیگران کارها را به انجام می‌رساند، اکنون اقدام به برپایی دادگاه علنی می‌کند و دو شاهد بالغ و عاقل می‌جوید تا از لحاظ قضایی، کارش بدون نقص و مستدل باشد. آیا موارد متعددی که بر شمرده شد، با توجه به قسمت اول حکایت برای خواننده سؤال برانگیز نیست؟

این نکته را باید خاطر نشان کرد که به طور قطع، قسمت دوم داستان با قسمت اول آن کاملاً بی‌ارتباط است. همان گونه که آمد، هدف اصلی حکایت حاصل شد و آن قربانی شدن گاو به دست شیر - نماینده مهر - بود. با اضافه شدن باب بازجست کار دمنه فضای داستان به کلی تغییر می‌کند. در حقیقت، هدف اصلی بخش اول به فراموشی سپرده می‌شود. بین این دو قسمت تفاوت فاحشی وجود دارد که نشان می‌دهد بخش دوم بر ساخته افکاری است که هدف قسمت اول حکایت را بازنجسته‌اند بلکه تنها به بازجست کار دمنه پرداخته‌اند.

بازجست کار دمنه

با تأملی در اندیشه‌های پدر شاهی و مادر شاهی که «باخ ثوفن» (J.J. Bachofen) در تفسیر «سپتوره ادیپ» (oedipus) از آن سود جسته و از دیرباز مطمح نظر جامعه‌شناسان بوده است، می‌توان به این پرسش پاسخی در خور داد.

به اعتقاد نگارنده یا نگارندگان قسمت دوم حکایت (طرفداران حکومت مادر شاهی) در قسمت اول داستان حکومتی پر عیب و نقص به چشم می‌خورد؛ پادشاهی جوان و کم‌تجربه بر اریکه قدرت تکیه زده است. او حتی از صدای گاو می‌هراسد: (شیر می‌خواست که بر دمنه حال هراس خود پوشیده دارد. در آن میان شنزبه بانگی بکرد بلند، آواز او چنان شیر را از جای ببرد که عنان تمالک و تناسک از دست او شد.) (ابن مقفع، ۱۳۷۶: ۷۰)

سلسله مراتب شدید (نظام کاستی) بر جامعه حکم فرماست: «کلیله گفت: این سخن چه بابت توست و تو را با این سؤال چه کار؟ و ما بر درگاه این ملک آسایشی داریم، و طعمه‌ای می‌یابیم و از آن طبقه نیستیم که به مفاوضت ملوک مشرف توانند شد تا سخن ایشان به نزدیک پادشاهان محل استماع تواند یافت.» (همان: ۶۲)

شیر بدون تفکر و دوراندیشی دمنه را به نزد گاو می‌فرستد: «شیر تأملی کرد و از فرستادن دمنه پشیمان شد و با خود گفت در امضای این رای مصیب نبودم... پیش از امتحان و اختیار تعجیل نشاید. فرمود پادشاه را در فرستادن او به جانب خصم و محرم داشتن اسرار رسالت.» (همان: ۷۲)

در نهایت هم بدون دوراندیشی فریفته سخنان دمنه می‌شود و گاو را می‌کشد: «شیر تأملی کرد و با خود گفت: دریغ شنزبه با چندان عقل و کیاست و رای هنر. نمی‌دانم در این کار مصیب

آنچه بین آغاز و انجام این حکایت‌هاست، تنه روایی و ساخت‌مند قصه است. این تنه که بر پایه طرح قصه استوار است، همچون رشته‌ای محکم عناصر و اجزای سازنده و در عین حال پیدای و پنهان یک پیکره را به یکدیگر پیوند می‌دهند. در حقیقت، استحکام قصه‌ها در تنه داستان تنیده می‌شود و در آن سطح، عمق، بافت و افق‌های بیکرانه روایت را در مطلوب‌ترین و متکثرترین شکل و معنا می‌توان دید. فضای پرکشش، متحرک، توصیفی و خصوصاً مکالمه و گفت‌وگو میانه این داستان‌ها را پر می‌کند.

بودم و آن‌چه از او رسانیدند، حق راستی و امانت گزارند یا طریق خائنان بی‌باک سپردند. من باری خود را مصیبت‌زده کردم و توجع و تحسر سود نخواهد داشت.» (همان: ۱۲۵)

این ویژگی‌ها که بر شمرده شد، از خصایص حکومت‌های پدر شاهی است که در آن ضعف اندیشه و استبداد رای به فراوانی مشاهده می‌شود. شاه آلت دست یکی از زیردستان می‌شود که پیامد آن کشته شدن بی‌گناهی است. آنان این ضعف‌ها و بی‌عدالتی‌ها را بر نمی‌تابند؛ فوراً مادر شیر را که نماد حکومت مادر شاهی است، وارد داستان می‌کنند: «چون پلنگ این فصول تمام بشنود، به نزدیک مادر شیر رفت» (همان: ۱۲۹) و از آغاز، حکایت دوم به عناوین مختلف فتنه دمنه را بر ملا می‌کنند. دو شاهد عاقل و بالغ پیدا می‌کنند: «شبی پلنگ تا بی‌گاهی پیش او (شیر) بود. چون بازگشت، به مسکن کلیله و دمنه گذرش افتاد. کلیله روی به دمنه آورده بود و آن‌چه از جهت وی با گاو رفت، باز می‌راند. پلنگ بایستاد و گوش داشت» (همان: ۱۲۸) «و ددی با دمنه به هم محبوس بود و در آن نزدیکی خفته تا به سخن کلیله و دمنه

بیدار شد و مفاوضت ایشان تمام بشنود و یاد گرفت هیچ باز نگفت.» (همان: ۱۴۴)

در این قسمت، دیگر شیر آن پادشاه خام گفتار و سست اندیشه نیست: «چون شیر سخن دمنه بشنود، گفت: او را به قضات باید سپرد تا از کار او تفحص کنند. چه در احکام سیاست و شرایط انصاف و معدلت بی‌ایضاح بینت و الزام حجت جایز نیست. عزیمت را در اقامت حدود به امضاء رسانیدن.» (همان: ۱۳۴) و دیگر مکر و چرب‌زبانی‌های دمنه نیز در او کارگر نیست.

محکمه تشکیل می‌شود، و دمنه به رغم دفاعیات محکم محکوم می‌گردد: «و آن‌گاه پلنگ محاورت کلیله و دمنه چنان‌که شنوده بود، پیش شیر بگفت و آن گواهی در مجمع وحوش بداد. چون این سخن در افواه افتاد، آن دد دیگر که در حبس مفاوضت ایشان شنوده بود، کس فرستاد که من هم گواهی دارم. از او پرسیدند که: همان روز چرا نگفتی؟ گفت: به یک گواه حکم ثابت نشدی» (همان: ۱۵۶) بدین دو شهادت حکم سیاست بر دمنه متوجه گشت.» (همان: همان) گناه‌کار مجازات می‌شود ولی خونی ریخته نمی‌شود: «ابواب شدید و

تعریف تقدیم نمودند تا از گرسنگی و تشنگی بمرد و عاقبت مکر و فرجام بغی چنین باشد.» (همان: ۱۵۷)

نکته قابل تأمل دیگری که باید بدان توجه داشت، مرگ ناگهانی کلبله است. باید دانست که کلبله از فتنه‌گری دمنه آگاه است. او نزدیک‌ترین دوست دمنه است؛ بنابراین، اولین کسی است که مورد بازجویی قرار خواهد گرفت. در این صورت، او دو راه پیش‌رو دارد: یا باید موضوع را کتمان کند یا همه حقایق را بازگوید که در هر دو صورت کار او ناشایست به نظر می‌رسد. در حالت اول، مانع آشکار شدن حقیقت می‌شود و در حالت دوم، به دوست خود که او را معتمد دانسته، خیانت کرده است. چرا که شهادت او، که نزدیک‌ترین دوست دمنه است، هرگونه شک و شبهه را از میان برمی‌دارد: «و عیادا بالله اگر بر تو تکلیفی رود تا آن‌چه می‌دانی از راز من باز گویی، وانگه مرا بیش امید خلاص باقی نماند، که در صدق قول تو به هیچ تأویل شبهت نباشد. آن‌گاه که در حق بیگانگان گواهی دهی، در باب من با چندان یگانگی و مخالفت صورت ریبتی نبندد.» (همان: ۲۴۳)

در حالی که هیچ‌کدام از این دو در حکومت‌های مادر شاهی

پذیرفتنی نیست. پس، بهترین راه حل مرگ است: «کلبله رنجور و پر از غم باز گشت و انواع بلا در دل خوش کرده پشت بر بستر نهاد و می‌پیچید، تا هم در شب شکمش برآمد و نفس فرو شد.» (همان: ۲۴۴)

بدین سان ملاحظه می‌شود که قسمت دوم داستان، که سراسر عدل است و بهی، طغیانی است علیه قسمت اول آن، که سراسر غدر است و بدی.

منابع

۱. ابن مقفع دبیر؛ کلبله و دمنه، به کوشش مجتبی مینوی تهرانی، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۲. بهار، مهرداد؛ اساطیر ایران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۳. قسروم، اریک؛ زبان از یسار رفته، مترجم: ابراهیم امانت، مروارید، ۱۳۷۷.
۴. کزاز، میرجلال‌الدین؛ نامه باستان، ص ۲۶۲.
۵. کرمان، فرانتس؛ دین مهری، مترجم: احمد آجودانی، ثالث، ۱۳۸۶.
۶. هینلز، جان؛ شناخت اساطیر ایران، مترجمان: ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر چشمه، ۱۳۶۸.